

## ولایت در دیدگاه سید حیدر آملی

دکتر مهین عرب

استادیار دانشگاه تهران

(از ص ۲۰۹ تا ۲۲۸)

### چکیده:

ولایت نقطه عطفی است که مشرک میان شریعت و طریقت و حقیقت می‌باشد. عارف بزرگ، جناب هجویری در کتاب "کشف المحجوب" درباره اهمیت ولایت در عرفان فرموده است: "بدان که قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافق اند، اما هر کسی به عبارتی دگرگون بیان این ظاهر کرده‌اند."

ما در این مقاله بر آنیم که بر اساس دیدگاههای عارف بزرگ شیعی سید حیدر آملی، مروری اجمالی بر منحت ولایت در ساحت عرفان داشته باشیم، در این سپر پس از تعریف ولایت و بیان اقسام و مراتب آن، نظر سید حیدر در باب ختم ولایت و خاتم الاولیاء آورده شده است، باشد که نقش عرفان شیعی در تعمیق و تعالی بخشی از ارکان و تعالیم شریعت، هر چه بیشتر نمایان گردد.

واژه‌های کلیدی: ولایت، عرفان، سید حیدر آملی، خاتم الاولیاء.

## مقدمه:

ولایت از معدود کلماتی است که در قرآن و همچنین در احادیث در معانی مختلفی به کار رفته است. با توجه به موارد استعمال قرآنی، ولایت را می‌توان این چنین معنا کرد: ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود. برترین مرتبه این ولایت از آن حق "جل جلاله" است که مالک حقیقی و مدبّر واقعی هر چیزی است (مرحوم علامه طباطبائی در المیزان ذیل آیه: "انت ولی فی الدنیا و الآخرة" یوسف ۱۲: ۱۰۱، ولایت الهی را اینچنین معنا می‌کند: ولایت حق یعنی قائم بودن او بر هر چیز و بر ذات و صفات و افعال هر چیز که خود ناشی است از اینکه او هر چیزی را ایجاد کرده و از کتم عدم به ظهور وجود آورده است...)، بلکه صاحب مطلق چنین ولایتی همانا پروردگار متعال است و سایر ولایات در واقع از تجلیات آن ولایت مطلقه الهی می‌باشد که به اذن او، بر صاحبان آن افزوده شده است.

در حوزه عرفان، ولایت کمالی است ازلی و ابدی که سرآغاز جمله کمالات است. توضیح اینکه: در صحف کریمه اصل معرفت محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری و رق منشور و وجود منبسط می‌کنند.

مراد از سریان ولایت که در السنه اهل تحقیق دایر است، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدس است، چنانکه فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی: "و من الماء کل شیء حی" (سوره انبیاء، ۳۰) سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثابت ماده ساری در جمیع موجودات است.

مشایخ عرفا، بر مبنای وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. حقیقت محمدیه که اولین تعین و نخستین مظهر حق است در مراتب غیب و شهادت نزول کرده و در هر مرتبه‌ای بنابر مقتضیات آن مرتبه ظهور نموده و ولایت خود را تحقق

می دهد ، در مرتبه اسماء و صفات الهی یا اتباع از غیب و رفع تخاصم در قالب حقیقت اسم اعظم ، در عالم ارواح به واسطه روح محمدی (ص) و در مرتبه شهادت نیز در صورت نبی از انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام و بالاخره در چهره کاملترین مظهر خود یعنی حضرت ختمی مرتبت (ص) ظهور نموده و بدین ترتیب ختم تمامی این نبوت و ولایت را می نماید . اما علی رغم آنکه خود صاحب تمامی این ولایات است چون به کسوت نبوت و رسالت در این عالم ظاهر می گردد و اینها مانع از ظهور جنبه ولایت وی می باشند، بدین جهت ظهور ولایت او در قالب اولیای امتش محقق می گردد و چون امت وی به سبب پیروی از آن حضرت (ص) برترین امم می باشند، از این رو ظهور ولایت جمیع انبیا و رسل نیز در نزد ایشان خواهد بود (حسن زاده آملی، حسن السان کامل در نهج البلاغه، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۰۶ تا ۲۰۹).

### تعریف ولایت و مراتب آن از دیدگاه سید حیدر آملی

سید حیدر (سید حیدر آملی معروف به صرفی ( حدود ۷۹۰-۷۲۰ ق) یکی از برجسته ترین شاگردان و شارحان مکتب ابن عربی است. وی در عین تقریر به تهذیب تعلیم ابن عربی براساس مبانی فکری شیعی پرداخته است. کتاب «جامع الاسرار و منبع الانوار» جامعترین اثر موجود سید حیدر است. وی در این کتاب می گوید تا نشان دهد حقیقت تصرف یا تسبیح یکی است و در خانمه آن تصریح می کند که به قصد تلبیس بین تصرف و تسبیح آن را نوشته است (عبدالحسین زرین کوب، رساله جستجو در تصرف ایران، ص ۱۱۴) در تعریف ولایت می گوید :

الولاية عبارة عن قيام العبد بالله و تبدیل باخلاقه باخلاقه و تحقیق اوصافه باوصافه ، كما قال - صم : "تخلّفوا باخلاقی الله ، بحيث یكون علمه علمه و قدرته قدرته و فعله فعله" کما ورد فی الحدیث القدسی : "لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبّه ، فاذا احببته كنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله ، فبی یسمع و بی یبصر ، و بی ینطق ، و بی یتطش" وورد ایضا "من تقرب الی بشرا تقربت الیه ذرعا و من تقرب الی ذرعا تقربت الیه باعا و من تقرب الی باعا مشیت الیه هرولة" هذا (ما ورد) بالنسبة الی الاولیاء . (آملی ، سید حیدر جامع

ولایت عبارت است از: قیام عبد برای خدا و تبدیل اخلاقش به اخلاق الهی و محقق شدن اوصافش به اوصاف باری تعالی. همان طور که رسول خدا فرمود: "تخلّقوا باخلاق الله". به طوری که علمش علم خدا و قدرتش قدرت خدا و عملش عمل خدایی گردد. همان طوری که در حدیث قدسی وارد شده است: "هرگز بنده به وسیله نوافل به من نزدیک نمی شود، مگر آنکه دوستش می دارم. پس هنگامی که دوستش دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پایش می شوم. به طوری که به وسیله من می شنود و می بیند و سخن می گوید و راه می رود".

...الولاية هي التصرف في الخلق بالحق على ما هم مأمورون به، من حيث الباطن و الإلهام دون الوحي، لانهم (ای الاولیاء) متصرفون فیهم (یعنی فی الخلق) به (ای بالحق)، لا بأنفسهم و ذلك لانهم فنوا عن انفسهم و بقوا به (ای بالحق) و بوجوده و صاروا هو من حيث الحقيقة و الذات و غيره من حيث التعین و التشخص، (آمدی، سید حیدر، جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۲)

ولایت یعنی تصرف در خلق به وسیله حق ینابر آنچه که به آن امر شدند از حیث باطن و الهام به غیر وحی. برای اینکه اولیاء در خلق به وسیله حق تصرف می کنند نه با نفس خودشان و آن بخاطر این است که فتای در حق شدند و به وسیله حق باقی ماندند و از حیث هو هو، حق شدند و از حیث تعین و تشخیص غیرا هستند. سید در جای دیگر بر اساس نبوت به تعریف ولایت پرداخته، می فرماید:

"فالنّبوة مختصة بالظاهر، و بشارک (الانبياء) کلهم فی الدعوة و الهداية و التصرف فی الخلق، و غيرها مما لا بدّ منه فی النّبوة و یمتاز کل منهم عن الآخر فی الطريقة بحسب الحیطة الثّامة، کاولی العزم و المرسلین - علیهم السلام - و غیر الثّامة، کانبیاء بنی اسرائیل. فالنّبوة دایرة تامة مشتملة علی دوائر متناهية متفاوتة فی الحیطة و قد علمت أن الظاهر لا يأخذ التأيید و القوة و القدرة و التصرف و العلم و جمیع ما یفیض من الحق تعالی الآ بالباطن، و هو مقام الولاية المأخوذة من الولی، و هو القرب و الولی بمعنى الحبيب ایضاً منه. فباطن النّبوة الولاية." (سیح پیشین، ص ۳۸۲)

نبوت مختص به ظاهر است و انبیا همگی در دعوت و هدایت و رفتارشان نسبت



به خلائق و دیگر موارد لازمه با یکدیگر اشتراک دارند و هرکدام نسبت به دیگری از لحاظ احاطه تامل امتیاز جداگانه‌ای می‌یابد، مانند پیامبران اولی العزم. و آنهایی که غیر تام هستند مانند انبیای بنی اسرائیل، پس نبوت دایره تام و کاملی است که دوایر متفاوتی را شامل می‌باشد و از جهت گستره بی‌انتهاست و تودانستی که ظاهر، تأیید و قوت و قدرت و تصرف و علم و همه آن چیزهایی که از سوی حق تعالی افاضه می‌گردد جز از طریق باطن به دست نمی‌آورد و آن مقام ولایت است که از "ولی" اخذ شده است یا همان مقام قرب است و ولی همچنین به معنی حبیب است. پس باطن نبوت، ولایت است.

#### نسبت نبوت و رسالت و ولایت

روشن است که نبوت و رسالت و ولایت رابطه‌ای طولی بایکدیگر دارند. سیدحیدر در ضمن تبیین این رابطه، وجوه تمایز این ارکان را این گونه بیان می‌دارد:

"النبوة هي الاطلاع على الحقائق الالهية علماً و بياناً و الرسالة هي الاطلاع عليها كشفاً و عياناً و ذوقاً و وجداناً و الولاية هي الاطلاع على معرفة الذات و الصفات و الاسماء بالذات ، اي بالاطلاع الذاتي الحقيقي ، دون (الاطلاع) العقلي و العلمي و الكشفي ، المخصوص بالرسول و الانبياء." (همان منبع، ص ۳۹۳ همان منبع، ص ۳۹۳).

نبوت اطلاع از حقایق الهی از حیث علم و بیان است و رسالت اطلاع بر آنها از حیث کشف و عین و ذوق و وجدان می‌باشد. و ولایت، اطلاع بر معرفت ذات و صفات و اسماء بالذات است؛ یعنی، اطلاع ذاتی حقیقی، غیر از اطلاع عقلی و علمی و کشفی است که مخصوص رسولان و انبیا می‌باشد.

سید تفاوت میان نبی و رسول و ولی را این گونه بیان می‌دارد:

"الفرق بين النبي و الرسول و الولي، ان النبي و الرسول لهم التصرف في الخلق بحسب الظاهر و الشريعة و الولي التصرف فيهم بحسب الباطن و الحقيقة و من هنا قالوا: الولاية أعظم من النبوة و ان لم يكن الولي أعظم من النبي، لان الولاية هي التصرف في الباطن و النبوة (هي التصرف) في الظاهر و ان كان النبي ايضاً صاحب الولاية، لكن (لا) من حيث

الحکم بالفعل ، بل من حیث المعنی الحاصل له بالقوة ، كما قال - صم : " ولی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملکٌ ولا نبیٌ مرسلٌ " لان هذا كان مقام الولاية. " (همان، ص ۳۸۵ همان، ص ۳۸۵) فرق بین نبی و رسول و ولی آن است که نبی و رسول به حسب ظاهر در خلق تصرف می کنند. لیکن ولی به حسب باطن و حقیقت در مخلوقات تصرف دارد و از این رو بزرگان گفتند: ولایت ، بالاتر از نبوت است و اگرچه ولی بالاتر از نبی نمی باشد ، برای اینکه ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر. فلذا اگر نبی ولی هم باشد، جهت ولایت او بالاتر است. یعنی آن تصرف باطنی، نه از حیث فعل، بلکه از جهت معنوی بالقوه برایش حاصل است. همان طوری که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: "لی مع الله وقت لا یسعی فی ملکٌ مقربٌ ولا نبیٌ مرسلٌ" (نجم الدین کبیری: مرصاد العباد، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۳۵). پس این حالتی که از جهت معنوی و باطنی برای پیامبر گرامی اسلام (ص) حاصل است از مقام ولایت او می باشد.

بدین ترتیب از نظر سید مرتبه ولایت بالاتر از مرتبه نبوت و رسالت است، ایشان می گویند:

"فحیثُ کل مرتبة من المراتب المذكورة یكون أعظم من الاخری ، أعتی مرتبة الولاية تكون أعظم من مرتبة النبوة و مرتبة النبوة تكون أعظم من مرتبة الرسالة ، بخلاف الولی و النبوی و الرسول و مثل هذه المراتب مثل مراتب اللوزة الكاملة فی ذاتها ، فان لها ظاهرا و باطنا و باطن الباطن . أعتی ان لها قشرا و لباً و دهنًا . فالمرتبة الاولى التي هی القشر ، كالرسالة و الثانية التي هی اللب ، كالنبوة ، و الثالثة التي هی الدهن ، كالولاية ، و المراد ... ان (مرتبة) الرسالة دون (مرتبة) النبوة و (مرتبة) النبوة دون (مرتبة) الولاية. " (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۸۸).

بنابراین، هر مرتبه از مراتبی که ذکر شد، مهم تر از دیگری است، یعنی مرتبه ولایت عظیم تر از مرتبه نبوت و مرتبه نبوت عظیم تر از مرتبه رسالت است بر خلاف ولی و نبی و رسول. مثل این مراتب نظیر لایه های یک بادام کامل است. یک بادام هم دارای ظاهر و باطن و باطن باطن است. یعنی دارای پوست و مغز و روغن است. پس مرتبه اول که پوست باشد؛ مانند رسالت و مرتبه دوم که مغز باشد شبیه نبوت است و مرتبه



سوم که روغن باشد مثل ولایت است و منظور این است که مرتبه رسالت پایین تر از نبوت و مرتبه نبوت پایین تر از ولایت است. سید جهت جلوگیری از خلط مبحث توضیح می دهد که:

”وهنا دقیقة شریفة لابد من ذکرها وهی انّ الولاية وان کانت فی الحقیقة أعظم من النبوة، والنبوة (أعظم) من الرّسالة، لکن لیس الولی أعظم من النبی و (لا) النبی أعظم من الرسول، لانّ النبی له مرتبه الولاية و فوقها مرتبه النبوة و كذلك الرسول له مرتبتان بعد الولاية، أعنی الرّسالة و النبوة، فلا تحصل المساواة بینهم أصلاً ولا الترجیح أيضاً، أعنی ترجیح الولی علی النبی و ترجیح النبی علی الرّسول. فالدقة فی هذا هی أن تعرف أن المراد بان الولاية أعظم من النبوة، هو أنّ طرف الولاية فی الشخص المعین یكون أعظم من طرف نبوته و طرف نبوته أعظم من طرف رسالته، و النبوة بالنسبة الی الرّسالة كذلك، مثل نبینا - صلی الله علیه و آله و سلم فانه کان ولیاً و نبیاً و رسولاً و کان طرف ولایته أعظم من طرف نبوته و طرف نبوته أعظم من طرف رسالته و كذلك جمیع الرسل.“ (همان منبع، ص ۴۲۲).

در اینجا یک نکته ظریفی وجود دارد که ناچار باید ذکر گردد و آن این است که ولایت اگرچه بزرگتر از نبوت است و نبوت بزرگتر از رسالت، لیکن ولی بزرگتر از نبی نیست و همچنین نبی هم از رسول بزرگتر نیست، زیرا نبی علاوه بر مرتبه ولایت دارای مرتبه نبوت هم هست و به همین ترتیب رسول که پس از ولایت دارای دو مرتبه دیگر یعنی رسالت و نبوت نیز هست. بنابراین در بین آنها نه مساوات وجود دارد و نه ترجیح. منظور، ترجیح ولی بر نبی و رجحان نبی بر رسول است و دقت در این مسأله به خاطر شناختن این نکته است که مراد از اینکه ولایت بزرگتر از نبوت است، همانا بعد ولایت در یک شخص معین بزرگتر از جانب نبوت است و جانب نبوت بزرگتر از جانب رسالت اوست و نسبت به رسالت نیز به همین ترتیب است. نظیر پیامبر ما صلی الله علیه و آله که هم ولی و هم نبی و هم رسول بود و بعد ولایت او بالاتر از بعد نبوتش و بعد نبوت او بالاتر از بعد رسالتش بود و همچنین همه رسولان.

– اقسام و مراتب ولایت (عام و خاص) از نظر سید حیدر آملی :

سید حیدر ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم نموده و سپس به تعریف آنها می پردازد:

هی (ولایت) تنقسم بالعامه و الخاصة. فالاولی تشتمل علی کل من آمن بالله و عمل صالحاً علی حسب مراتبهم، كما قال تعالی "الله ولی الذین آمنوا" الآیة. الثانية تشتمل علی الواصلین السالکین فقط، عند فنائهم فیہ و بقائهم به. (همان منبع، ص ۳۸۲).

آن (ولایت) بر دو قسم است: عام و خاص. ولایت عام شامل همه کسانی می شود که به خدا ایمان آورده و بر حسب مراتب خود عمل صالح انجام می دهند. آنچنان که خداوند سبحان می فرماید: "الله ولی الذین آمنوا" (بقره، ۲۵۷) و دوم مشتمل بر سالکان به منزل رسیده است، هنگام فنای آنها در خدا و بقایشان به او.

سپس سید حیدر ولایت خاص را این گونه تعریف می کند:

"فالولاية الخاصة عبارة عن فناء العبد فی الحق و الولی هو الفانی فی (ای فی الحق) و لیس المراد بالفناء هنا انعدام عین العبد مطلقاً، بل المراد منه فناء الجهة البشرية فی الجهة الربانية، اذا لكل عبد جهة فی الحضرة الالهية، هی المشار إليها بقوله "ولكل وجهة هو موليها" الآیة و ذلك لا يحصل الا بالتوجه التام الی جناب الحق المطلق سبحانه، اذ به تقوی جهة حقیته، فتغلب جهة خلقیه الی ان تهرها و تفنیها بالاصالة، كالقطعة، من الفحم المجاورة للنار، فانها بسبب المجاوره و الاستعداد لقبول النارية و القابلية المختفیه فیها، تشتعل قليلاً الی أن تصیر ناراً، فيحصل منها ما يحصل من النار من الاحراق و الانضاج و الاضاء و غيرها و قبل الاشتعال كانت مظلمة كدرة باردة." (آملی، سید حیدر: نص النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۹۳).

ولایت خاص عبارت است از فنای عبد در حق. ولی همان کسی است که در حق فانی گشته و به آن بقا یافته است. مراد از فنا در اینجا نبودن فرد به طور مطلق نیست، بلکه منظور فنای بُعد جسمانی و بشری در بُعد ربّانی و معنوی است، زیرا برای هر بنده ای در پیشگاه الهی دارای جهتی است که بدان اشاره شده است: "و لكل وجهة هو موليها". (بقره، ۱۴۸) و این امر حاصل نمی شود مگر با توجه تام به سوی حق مطلق



سبحانه و تعالی، زیرا به وسیله اوست که بعد حقیقی تقویت گشته و بر بعد خلقی غلبه می یابد تا آنجا که بر آن چیره گشته و از اساس آن را نابود می سازد. مثل قطعه‌ای از ذغال که در کنار آتش قرار می گیرد. این قطعه ذغال به خاطر مجاورت و نیز به خاطر استعداد پذیرش آتش و قابلیت پنهان در آن، اندک اندک شعله ور گشته و به آتش مبدل می شود. در این هنگام است که دارای همه خصوصیات آتش مثل سوزاندن و روشنایی و حرارت و غیره شده، در حالی که پیش از اشتعال تبره و کدر و سرد بوده است.

بدین ترتیب فنای ولی در حق موجب بقای حقیقی او می گردد. سید در این زمین می گوید:

«و هذا الفناء موجب لان يتعين العبد بتعينات حقایبه و صفات ربانیة مرة اخرى، و هو البقاء بالحق، فلا يرتفع التعين منه مطلقاً و هذا المقام دائرة اتم و اكبر من دائرة النبوة، لذلك انختمت النبوة و الولاية دائمة و جعل الولي اسماً من أسماء الله تعالى، دون النبي.» (آملی، سیدحیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۸۹) و این فناء موجب است، زیرا فرد را از نور یا صفات ربانی و یا تعینات حقایقی متمایز می سازد و این همان بقاء بالحق است. اما تعین به طور مطلق از میان برداشته نمی شود و گستره این مقام از قلمرو نبوت بزرگتر و کاملتر است به همین خاطر نبوت و ولایت برای همیشه بدان ختم می گردد. ولی ناهی از نامهای خداوند متعال است، در حالی که نبی نیست.

سید مقام ولایت را غیر اکنسابی دانسته، می فرماید:

«ولما كانت الولاية أكبر حیطة من النبوة و باطناً لها. شملت الانبياء و الاولياء. فالانبياء (هم) اولياء فائين في الحق باقین به، منبئين عن الغيب و أسراره بحسب اقتضاء الاسم، الذي انبأوه و اظهاره في كل حين منه و هذا المقام أيضاً اختصاص الاهی غیر کسی، بل جميع المقامات اختصاصیه عطاویه غیر کسیه، حاصلة للعین الثابتة من الفيض القدس، و ظهوره بالتدریج، بحصول شرایطه و اسبابه، یوهم المحجوب فیظن انه کسی بالتعمل و ليس كذلك في الحقيقة.» (منبع پیشین، ص ۳۹۲)

و چون ولایت دایره‌ای بزرگتر از نبوت داشته و باطن آن به حساب می آید و شامل

انبیاء و اولیاست. پس انبیاء همان اولیایی هستند که در حق فانی گشته و به آن بقا یافته‌اند. آنها بر حسب نامشان از غیب و اسرار آن خبر می‌آورند. غیبی که اظهار و اطلاعش در هر لحظه‌ای از اوست، و این مقام همچنین یک امتیاز الهی و غیر اکتسابی است. به کلی همه این مقامات اختصاصی و اعطایی و غیر اکتسابی و از فیض اقدس برای عین ثابت حاصل می‌شود و ظهور آن به تدریج بوده و منوط به شرایط و ابزارهای آن است. و چون در پرده پوشیده شده است، گمان می‌رود که به وسیله عمل اکتسابی صورت گرفته، اما در حقیقت چنین نیست.

### ختم ولایت و خاتم الاولیاء از نظر سید حیدر آملی

یکی از مهمترین مباحث در ولایت خصوصاً از دیدگاه عرفانی مبحث "ختم ولایت" است که هنوز هم معرکه آرای اهل ذوق و صاحب‌نظران در عرفان می‌باشد. جهت روشن شدن بحث ابتدا به ذکر معنای خاتم و اقسام آن و ختم و اقسام آن و صفات هریک از ایشان می‌پردازیم:

مقصود از خاتم، کسی است که به نهایت کمال رسیده و جامع تمامی مقامات گردیده است. (ر.ک: کاشانی، عبدالرزاق: اصطلاحات الصوفیه، قم، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹). این اصطلاح در شرع و نیز در عرفان در مورد دو امر بکار رفته است: نبوت و ولایت. خاتم نبوت کسی است که حق تعالی نبوت را به او ختم نموده و آن پیامبر اکرم (ص) است که آیه کریمه "و لکن رسول الله و خاتم النبیین" (احزاب، ۴۰). خاتم (به فتح تاء و کسر آن) غیر از معانی دیگری که دارند، هر دو به معنای آخر هر چیز و پایان آن نیز می‌باشند. در اقرب و قاموس خاتم (به فتح و کسر) به معنای انگشتر، آخر قوم، عاقبت شی و غیره و در کشاف و تفسیر بیضاوی به معنای آخر الانبیاء آمده است. قاموس قرآن (۲/۲۲۶). تصریح بر همین معنا دارد.

اما خاتم ولایت کسی است که صلاح دین و آخرت به توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌گردد. (اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۹)

همان طور که ولایت بر دو قسم بود، ختم نیز بر دو قسم است:

۱- ختم ولایت عامه یا مطلقه.

۲- ختم ولایت خاصه یا مفیده .

معنای ختم عام :

چون نبوت ظهور ولایت است، پس هرچه دایره نبوت عامتر باشد، دلیل بر شمول دایره ولایت خواهد بود و چون نبوت مطلقه از آن حضرت رسول (ص) بود، پس ولایت مطلقه نیز از آن حضرتش است و همان طور که نبوت جمیع انبیاء از آدم تا عیسی "علیهم السلام" از مراتب و شئون نبوت محمدی (ص) بود، پس ولایت ایشان که باطن نبوتشان می باشد، نیز از مراتب و شئون ولایت محمدی (ص) است و چون نبوت ایشان مانع از ظهور ولایتشان بود و ظهور این ولایت آنها در امت محمدی (ص) است، پس ختم آن نیز به دست ولئی از اولیای این امت خواهد بود.

معنای ختم خاص :

مقصود از ختم خاص همان ختم ولایت محمدی (ص) است و خاتم ولایت محمدی (ص) همان طور که از نام آن مشخص است ولایت اولیاء محمدی را ختم می نماید و او کسی است که بر قلب حضرت رسول اکرم، محمد مصطفی "صلی الله علیه و آله و سلم" می باشد .

مرحوم آقا محمدرضا قمشهای، ختم خاص را بدین گونه تعریف می نماید: "مراد از خاتم الاولیاء، کسی است که صاحب عالی ترین مراتب ولایت و نهایت درجه قرب باشد، به گونه ای که نزدیک تر از او به خداوند متعال کسی نباشد. (قمشهای، آقا محمد رضا:

مباحث ولایت با رساله موضوع الخلافة الکبریا، قزوین، ۱۳۵۴، ص ۶۴).

۱- نظر سید حیدر درباره خاتم ولایت مطلقه :

سید حیدر قبل از اظهار نظر در باب ختم ولایت مطلقه، نخست تعریفی از ولایت مطلقه (بر اساس نبوت مطلقه) ارائه می کند:

"و للنبوة و الولاية اعتباران: اعتبار الاطلاق و اعتبار التقييد، أي العام و الخاص، و



التشريع و غير التشريع . فالمقيده من النبوة ما تقدم تعريفها و أما المطلقة ، فهى النبوة الاصلية الحقيقية ، الحاصلة فى الازل ، الباقية الى الابد ، كقول النبى - صلى الله عليه و آله و سلم ، "كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين" . و النبوة الاصلية بالحقيقة (هى) عبارة عن اطلاع ذاك النبى المخصوص بها على استعداد جميع الموجودات ، بحسب ذواتها و ماهيتها و حقايقها و اعطاء حق كل ذى حق منها بلسان استعداداتها . من حيث الانباء الذاتى و التعليم الحقيقى الازلى المسمى بالربوبية و السلطنة الكبرى و صاحب هذا المقام هو الموسوم بالخليفة الاعظم و قطب الاقطاب و الانسان الكبير و آدم الحقيقى ، المعبر عنه بالقلم الاعلى و العقل الاول و الروح الاعظم و أمثال ذلك. "(أملی ، سيد حيدر : جامع الاسرار ،

ص ۳۹۰). لا يمتد علمه الى اقل من بيته ، و هو من الفكر ، و بيته يا و آله و انوارنا  
 براى نبوت و ولايت دو اعتبار است : يكى اطلاق و ديگرى تقييد يا عام و خاص و  
 يا تشريع و غير تشريع . درباره شناخت نبوت مقيده پيش از اين گفته شد . اما نبوت  
 مطلقه ، همان نبوت حقيقى و اصلى است كه از ازل تا به ابد موجود بوده و خواهد بود .  
 آنچنان كه حضرت نبى اكرم صلى الله و عليه و آله فرمود : "كنت نبياً و آدم بين الماء و  
 الطين" . و نبوت اصلى و حقيقى عبارت است از آگاهى اختصاصى آن نبى بر استعداد  
 همه موجودات . از حيث ذات و ماهيت و حقايق آنها و اعطای حق هر صاحب حقی  
 بر اساس استعداد ذاتى آن ، از راه اخبار و تعليم حقيقى و ازلى كه ربوبيت عظمى و  
 سلطنت كبرى ناميده مى شود و صاحب چنین مقامى موسوم به خليفه اعظم و قطب  
 الأقطاب و انسان كبير و آدم حقيقى است كه از آن به قلم اعلى و عقل اول و روح اعظم  
 و امثال آن تعبیر شده است .

"و باطن هذه النبوة هى الولاية المطلقة و الولاية المطلقة هى عبارة عن حصول مجموع  
 هذه الكمالات بحسب الباطن فى الازل و ابقائها الى الابد ، كقول أميرالمؤمنين - عليه  
 السلام "كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين" و كقول النبى - صلى الله عليه و آله و سلم "أنا  
 و على من نور واحد" و كقوله فيه "خلق الله روحى و روح على بن أبى طالب قبل أن يخلق  
 الخلق بألفى عام ، الحديث و كقوله فيه "بعث على مع كل نبى سراً و معى جهراً." <sup>مطلقه</sup>  
 و باطن اين نبوت ، ولايت مطلقه است و ولايت مطلقه عبارت است از كسب همه

این کمالات به صورت باطنی از ازل و حفظ آنها تا ابد . مانند سخن امیرالمؤمنین (ع):  
 "كُنْتُ وَلِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ" . و مانند این قول نبی اکرم (ص) که فرمود "انا و علی  
 نورّ واحد" . و مانند حدیث دیگری در این باره "خلق الله روحی و روح علیّ ابن ابیطالب  
 قبل ان یخلق الخلق بألفی عام" (رک: صافی، لطف الله: پیرامون معرفت امام، تهران، ص ۱۹). حدیث  
 دیگر او که فرمود: "بُعِثَ عَلِيٌّ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعِيَ جَهْرًا".

بنابراین ولایت (ولایت مطلقه) برای حقیقت محمدیه (ص) بالاصالة است و  
 برای امیرالمؤمنین (ع) بالوراثه است و پس از او فقط برای فرزندان معصومش خواهد  
 بود که از طرف خداوند متعال به امامت و خلافت مأمور گشته اند .

سید نسبت میان ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه (ص) را اینگونه بیان می نماید:  
 "و معلوم ایضاً بأنّ النبوة المطلقة و الولاية المطلقة، مخصوصتان بالحقیقة المحمدية .  
 ولحقیقته اعتباران: اعتبار الظاهر و اعتبار الباطن . فالاعتبار الاوّل مخصوص بالنبوة و  
 الاعتبار الثانی مخصوص بالولاية و معلوم أنّ الولاية (مطلقاً) مخصوصة بخاتم الاولیاء و  
 أنّ النبوة (مطلقاً مخصوصة) بخاتم الانبیاء فیکون الخاتم للولاية المطلقة حينئذ علی بن ابی  
 طالب - عم - الذی هو مظهر الباطن (ای مظهر باطن النبوة) ویکون الخاتم للنبوة المطلقة  
 نبینا - عم - الذی هو مظهر الظاهر (ای مظهر ظاهر النبوة المطلقة) و مبدأ الكلّ و مرجع  
 الجميع . و الشیخ (الخاتمی) قد حکم مراراً بأنّ هذه الولاية حاصلة للختم بالارث  
 المحمّدي، الذی هو الارث المعنوی من العلوم و المعارف، دون الارث الصوری، و ان كان  
 الارث الصوری الذی هو الملك و المال و أمثالهم يرجع (ایضاً) الى علیّ و اولاده - عم -  
 كما قال - صم: "انت وزیری فی حیاتی و خلیفتی من بعدی و وارث علمی و قاضی دینی"  
 الحدیث. " (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۵).

و همچنین معلوم است که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه دو اعتبار از حقیقت  
 محمدیه (ص) هستند: اعتبار ظاهری و اعتبار باطنی . اولی مخصوص به نبوت است  
 و اعتبار دومی مخصوص به ولایت است . خاتم ولایت که علیّ ابن ابی طالب است،  
 مظهر باطن نبوت مطلقه است و خاتم نبوت مظهر نبوت مطلقه و مبدأ کل و مرجع  
 جميع کمالات است شیخ خاتمی حکم نمود به اینکه ولایت مطلقه حاصل است



برای خاتم آن که وارث محمدی (ص) است؛ خواه این وارث معنوی باشد، نظیر علوم و معارف و خواه ارث صوری باشد. در هر دو حالت، این ارث به علی علیه السلام و اولادش مرجوع است. همان طور که نبی اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: "انت وزیری فی حیاتی و خلیفتی من بعدی و وارث علمی و قاضی دینی".

سید سپس در شرح اوصاف خاتم ولایت مطلقه می فرماید:

"و ایضاً یحب أن یکون خاتم الولاية المطلقة، بعد خاتم النبوة المطلقة، أعلم الناس و اکملهم شریعة و طریقة و حقیقة. و لیس فی الحقیقة هناك اعلم الناس بهذه المراتب، بعد نبینا - صم - غیر علی - عم، لانه کان صاحب سره و عیبه علمه و الوارث لحقائقه و دقائقه و المطلاع علی غوامضه و معضلاته". (آملی، سیدحیدر: نص النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۴۰).

چون واجب است که خاتم ولایت مطلقه اعلم از دیگران بعد از خاتم نبوت مطلقه از حیث شریعت و طریقت و حقیقت باشد و این شخص بعد از پیامبر (ص) علی (ع) است، زیرا آن حضرت صاحب اسرار و وعاء علم و وارث حقایق و دقائق پیامبر (ص) بوده است.

سید در اثبات ادعای خود استناد می کند به حدیث نبوی:

قال النبی - صم: "بعث الله علیاً مع کل نبی سرّاً و معی جهراً" و هذا بدل علی صحّة ما قلناه فیه، لان معيته مع الانبياء سرّاً شاهد بولايته و مظهریتهم لها و كذلك (هذا الحديث هو شاهد) بخاتمية الولاية له و معيته فی الازل مع النبی - صم - الذي هو مطلوبنا، و المطلوب من هذا البحث". (همان منبع، ص ۳۵۲).

پیامبر (ص) فرمود: خداوند علی را با دیگر پیامبران به صورت پنهانی و با من به طور ظاهر و آشکار مبعوث کرده و این حدیث دلالت بر صحت گفته ما دارد، چرا که به طور سرّی با انبیاء بودن دلیل بر ولایت حضرت علی (ع) بر آنهاست و همچنین شاهد بر خاتمیت ولایت مطلقه اوست.

سید حتی در تأیید این نظر شیعی استناد به قول ابن عربی می نماید:

"و علی الخصوص تأکید ذلک فی قولهم الذی قالوا: "القطبية الكبرى هي مرتبة قطب الاقطاب و هي باطن نبوة محمد - صم". "فلا تكون (هذه المرتبة) الا لورثته لاختصاصه -



عم - بالاکملیه (فی کلی شیء). فلا یكون خاتم الاولیاء و قطب الاقطاب الا علی باطن خاتم النبوة الذی هو علی بن ابی طالب - عم. ثم بعده المهدي - عم - من حیث التقیید، لانه مع وجود هؤلاء - اعنی مع وجود اولاده الی المهدي - عم - الذین هم ورثته حقیقه - لایجوز أن تكون ولايته منسوبة الی غیرهم. (آملی، سیدحیدر - جامع الامتزاز، بهران، ۱۳۶۸، ص ۳۹۶)

و در این خصوص قول ابن عربی بر مدعای ما دلالت دارد. ایشان گفته اند: القطبیه الكبرى هی مرتبه قطب الاقطاب و هی باطن نبوة محمد (ص). و همانطور که می دانیم، این مرتبه برای کسی جز وارث نبی اکرم (ص) که حضرت علی (ع) باشد، حاصل نیست. پس خاتم الاولیاء و قطب الاقطاب حضرت علی (ع) و بعد از او حضرت مهدی (ع) از حیث ولایت مقیده، خاتم است و با وجود ابن عربیان که وارث نبی اکرم (ص) هستند، جایز نیست خاتمیت را به کسی دیگر منسوب کرد.

سید در آخر جهت تأکید ادعایش استناد به آرای مشایخ صوفیه و عرفا می کند: "وقد ذهب الی هذا اکثر المشایخ الذین ذکرناهم، من الجنید و الشبلی و معروف الکرخی و ابی یزید البسطامی و الذین ما ذکرناهم و من جعلتهم الشیخ الاعظم مؤید الذین الخجندی، الذی هو اول الشراح للفصوص، فانه ذکر فی الفص الشیخی "هذا المعنی و خص الولاية المطلقة و خاتميتها بعلی ابن ابی طالب - عم - و سماها آدم الاولیاء. (همان منبع، ص ۴۳۱).

قول ما را بسیاری از مشایخ تأیید می کنند، نظیر: شبلی و معروف کرخنی، بایزید بسطامی و جنید بغدادی و اعظم آنها شیخ مؤیدالدین خجندی است که از اولین شارحان فصوص به حساب می آید. ایشان مطلب فوق را در شرح "فص شیبی" آورده و خاتم ولایت مطلقه را به علی (ع) نسبت داده است و او را "آدم الاولیاء" نامیده است.

## ۲- نظر سید حیدر درباره خاتم ولایت مقیده:

سید حیدر صریحاً اعتقاد خود را مبنی بر اینکه حضرت مهدی (ع) خاتم ولایت

مقیده است ، مطرح می نماید و این گونه توضیح می دهد:

"فكما أنّ نبوة دائرة متألفة في الخارج من نقط وجودات الانبياء ، كاملة بوجود النقطة المحمدية ، فالولاية ايضا دائرة متألفة في الخارج من نقط وجودات الاولياء كاملة بوجود النقطة التي ستختم بها الولاية " و هو المهدي - عم و هو الخاتم الذي تقوم به الساعة و ينقل من الدنيا الى الآخرة. (همان منبع ، ص ۴۳۵)

بنابراین همانطور که نبوت دایره ای است که در خارج از نقطه های که هریک مظهر وجود انبیاء می باشند تألیف گردیده است و با نقطه محمدیه (ص) کامل می گردد، همان طور ولایت نیز دایره ای است که در خارج از نقاطی که هریک مظهر وجود اولیا می باشند، تألیف شده است و با وجود ولایتی که به وسیله او دایره خاتمه می یابد، کامل می گردد و او حضرت مهدی (عج) است که با آمدن او قیامت بر پا می شود و دنیا به آخر می رسد.

سید حیدر در تأیید نظرش استاد به رأی شیخ اکبر نموده ، می گوید :

"والذي قاله الشيخ (ابن العربي) أيضاً ، في معنى الخاتم ، هذا معناه و هو قوله : "يجب أن يكون الخاتم وارثاً للنبي - صم - و لا يكون بعده و لن و ان كان لا يكون الا تابعاً له و متبعاً اثره. " و ليس بوصف بهذا (الوصف) الخاتم للولاية المطلقة الذي هو علي بن ابي طالب - عم . فلم يبق الا من يكون الخاتم للولاية المقيدة الذي ، هو المهدي - عم ، و قوله تعالى : "ان الارض يرثها عبادي الصالحون" اشارة الى هذا ، لأن المراد بالارض أهلها او ما عليها ؛ و "الصالحون" من بعده ، بعد الانبياء و الرسل و الخلفاء و الائمة ، ليسوا الا اولياء الكمل ، المعبر عنهم بالخاتم و قطبهم الذي هو المهدي - عم - فانه قطب زمانه و امام ايمانه و ليس في العالم غيره يستحق الامامة و الخلافة و الخاتمية للولاية المقيدة المحمدية الارثية. (أملی ، سيد حيدر: نص النصوص، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۶۹)

ابن عربی (ره) در معنای خاتم گفته است: "خاتم حتماً باید وارث نبی باشد و بعد از او ولی دیگری نیست." با این بیان وصف خاتم ولایت مطلقه که حضرت علی (ع) است، توصیف نبی شود. پس تنها کسی که باقی می ماند و با این وصف می تواند خاتم ولایت مقیده باشد، حضرت مهدی (ع) است. اینکه خداوند فرمود: "ان الارض

یرثها عبادی الصالحون" (انبیاء، ۱۰۵) اشاره به همین معناست، زیرا مراد به "ارض" اهل زمین و آنچه در آن است، می باشد و مراد از "الصالحون" بندگان کامل خدا بعد از انبیا و رسولان می باشند که قطب آنها حضرت مهدی (ع) است. پس همانا او قطب زمان و ایام خود است و در عالم غیر او وجود ندارد که مستحق امامت و خلافت و خاتمیت برای ولایت مقیده محمدیه ارثیه باشد.

سید همچنین نظرش را مستند می نماید به آرای سایر مشایخ عرفا: "و یدل علی هذا ایضاً ما ورد فی اصطلاح القوم - و قد سبق مرة - و هو قولهم: القطبية الكبرى هي مرتبة قطب الاقطاب و هو باطن نبوة محمد - صم . فلا يكون الا لورثته، لاختصاصه بالاكملية . فلا يكون خاتم الولاية و قطب الاقطاب الاعلى باطن خاتم النبوة." و قولهم أيضاً: "خاتم النبوة هو الذي ختم الله تعالى به النبوة و لا يكون الا واحداً و هو نبينا - صم . وكذا خاتم الولاية و هو الذي يبلغ به صلاح الدنيا و الآخرة نهاية الكمال و يختل بموته نظام العالم و هو المهدي الموعود به فی آخر الزمان." (آملی، سید حیدر: جامع الاسرار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۴۶).

همچنین آنچه که در اصطلاح مشایخ و عرفا بر "قطبیت کبری" دلالت می کند، مؤید ادعای ماست، زیرا قطبیت کبری مقام قطب الاقطاب است که آن باطن نبوت حضرت محمد (ص) است و این ممکن نیست مگر به وراثت. بدین ترتیب، خاتم ولایت مطلقه که باطن خاتم نبوت است حضرت علی (ع) می باشد و همچنین خاتم ولایت مقیده محمدیه (ص) حضرت مهدی (ع) است که به واسطه او دنیا و آخرت به صلاح و نهایت کمال خود می رسند و با رحلت او نظام هستی مختل می گردد.

سید ادله خود بر خاتمیت حضرت مهدی (ع) را چنین عنوان می کند: "لأن الخاتمية للولاية المقيدة المحمدية الارثية تحتاج الى المناسبة الحقيقية بينها و بین صاحبها ، بحسب الصورة والمعنى و كلاهما حاصلان للمهدي دون الشيخ بوجوه متعددة ، كما سبق بعضها و يجيء البعض الآخر و أقل ذلك هو أنه يجب ان يكون الخاتم للولاية المحمدية أعلم الناس و أكملهم بعده (ای بعد النبي محمد) و اقرب الخلق اليه و اشرفهم لديه و ليس هذا كله ، باتفاق المحققين ، الأ للمهدي عليه السلام." (همان منبع،



ص ۲۲۶.

زیرا خاتمیّت ولایت مقبده محمدیه ارثی است و احتیاج به مناسبت حقیقی بین او و صاحبش از حیث صوری و معنوی دارد و این هر دو مناسبت، به دلایل متعدّد برای مهدی (ع) حاصل است. همان طوری که بعضی از آن دلایل سابقاً گذشت و بعضی دیگر را بعداً می‌گوییم و اقلّ دلیل این است که خاتم ولایت مقبده محمدیه باید اعلم و اکمل مردم بعد از نبی (ص) و نزدیکترین مردم نسبت به او و بالاترین مردم نزد او باشد، به اتفاق محققین این شخص، کسی جز حضرت مهدی (ع) نمی باشد.

«واعظم الدلیل علی ذلك، علمه (ای المهدی) بالقرآن علی ما هو علیه و لیس للشیخ (ابن العربی) ولا لغيره هذا، حتی قالوا: (أنه) لا یقرأ القرآن علی ما هو علیه الا المهدی اذا ظهر. وقوله - صم - : «كتاب الله و عترتی، یشهد بذلك، لانه جعلهما توأمین، و قال: لا یفرقا حتی یردا علی الحوض». و قال بعبارة اخرى و هی قوله: «انّ اولی الناس بكتاب الله انا و اهل بیتی من عترتی» (منع پیشرو، ص ۲۴۵).

دلیل دیگر، علم حضرت مهدی (ع) بر قرآن کریم بنا بر آنچه هست می باشد، در روایات آمده است که قرآن بنا بر آنچه که هست خواننده نمی شود، مگر زمانی که حضرت مهدی (ع) ظهور کند. و قول نبی اکرم (ص) در حدیث ثقلین «كتاب الله و عترتی» شهادت می دهد. به اینکه آن دو را توأم فرار داد و فرمود «لا یفترقا حتی یردا علی الحوض». و در عبارتی دیگر فرمود: «انّ اولی الناس بكتاب الله انا و اهل بیتی من عترتی».

... و لم یکن غرضه الا ذلك، ای ان یخبر الناس بان التبوّة قد کملت و الرسالة انتهت، فلم یبق الا الولاية و سلطانتها و تلك، من حیث الاطلاق، تتعلّق بالولئی المطلق الذی هو علی بن ابی طالب - عم. و من حیث التقیید (تتعلّق) بابنه الذی هو المهدی و الولئی التقیید الّاتی فی آخر الزمان خاتماً وارثاً. (امداد منبع، ص ۲۵۰).

غرض نبی اکرم (ص) در قضیه (حجة الوداع) این بود که همانا نبوت و رسالت کامل گردید و چیزی باقی نماند مگر ولایت و آن از حیث اطلاق متعلّق به حضرت علی (ع) و از حیث تقیید متعلّق به پسرش مهدی (ع) است که در آخر الزمان می آید و

خاتم ولایت مقیده محمدیه و وارث است.

نتیجه:

ولایت، رکنی مشترک میان شریعت، طریقت و حقیقت است که همیشه مورد توجه و تأمل سالکان عارف و رهروان عامل بوده است. ایشان تلاش نمودند که گوهر ولایت و صاحبان حقیقی آن را در صدف تکوین و تشریح به نظاره بنشینند و حاصل این تأمل، معرفتی است گرانقدر که در کتب ایشان برای طالبان حقیقت به یادگار مانده است.

در میان مشایخ دین و عرفان جناب سید حیدر آملی جایگاهی بلند دارد، زیرا ایشان در تقریر و تبیین عرفان شیعی بر اساس رکن ولایت و ایجاد تقریب و تلفیق میان شریعت و طریقت سهمی بسزا دارد. وی در نیل به این هدف در مهمترین آثارش (جامع الاسرار، نصّ النصوص) بحث ولایت را به طور مستوفی طرح نموده است. سید حیدر در این کتب جایگاه و تعریف ولایت را به عنوان باطن نبوت ترسیم نموده و با بیان ویژگیهای اختصاصی نبوت و ولایت، جهات تمایز انبیا و اولیا را خاطر نشان می‌نماید. سید مبحث ختم ولایت و خاتم الاولیا را به عنوان عصاره بحث ولایت مطرح نموده و به طور صریح و مؤکد نظر می‌دهد که خاتم ولایت مطلقه محمدیه، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و خاتم ولایت مقیده محمدیه، منحصرأ حضرت مهدی (عج) است. لذا حضرت مهدی (ع) از زمان شهادت پدر بزرگوارشان، حضرت امام حسن عسکری (ع) تا بر پایی قیامت، نه تنها امام و پیشوا، بلکه قطب الاقطاب و خلیفه الله و ولی الله الاعظم می‌باشند.

بدین ترتیب، سید حیدر آملی با نگاهی شیعی به تحلیل و تفسیر ولایت پرداخته و آن را نه صرفاً به عنوان باوری دینی و شیعی، بلکه همچون قلّه‌ای رفیع در معرفت عرفانی و یکی از رموز پیوستگی شریعت و طریقت معرفی می‌نماید.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آملی، سید حیدر، ۱۳۶۸ ه. ش، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات هنری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم، تهران.
- ۳- آملی، سید حیدر، ۱۳۶۷ ه. ش، نصّ النصوص، به اهتمام هنری کرین و عثمان یحیی، چاپ دوم.
- ۴- آملی، سید حیدر، اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۵- ابن عربی، ۱۳۹۴ ه. ق، فتوحات مکیه، تصحیح عثمان یحیی، ۱۴ جلد، قاهره.
- ۶- ابن عربی، ۱۳۶۶ ه. ش، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عفیفی، چاپ اول، تهران.
- ۷- ترمذی، شیخ ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن الحکیم، ختم الاولیاء، تحقیق عثمان یحیی، مطبعه الکاتولیکیه، بیروت.
- ۸- جامی، ۱۳۵۶ ه. ش، نقد النصوص فی شرح الفصوص، تهران.
- ۹- حسن زاده آملی، ۱۳۶۵ ه. ش، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، تهران.
- ۱۰- رازی، نجم الدین، ۱۳۵۲ ه. ش، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران.
- ۱۱- صافی، لطف الله، پیرامون معرفت امام، تهران، انتشارات آفاق.
- ۱۲- علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ۴۰ جلد، تهران، انتشارات دارالعلم.
- ۱۳- قمشه ای، آقا محمد رضا، ۱۳۵۴ ه. ش، مباحث ولایت با رساله موضوع الخلافة الکبری، به کوشش منوچهر صدوقی، مطبع نور، قزوین.
- ۱۴- قیصری، ۱۲۹۹ ه. ق، شرح فصوص الحکم، تهران.
- ۱۵- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰ ه. ش، اصطلاحات الصوفیه، با تعلیقات دکتر محمد کمال ابراهیم جعفر، چاپ دوم، قم.
- ۱۶- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۶۸ ه. ق، شرح فصوص الحکم، چاپ دوم، مصر.
- ۱۷- هجویری، ۱۳۵۸ ه. ش، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی. با مقدمه قاسم انصاری، تهران.